نگاهی به «زندگی در راه»، زندگی‌نامه پرویز مختاری

نقد معرف

منوچهر یزدانی

کتاب «زندگی در راه»، زندگی‌نامه پرویز مختاری از کنشگران سیاسی، آزادی‌خواه، مبارز و از مخالفان نظام شاهنشاهی، بر پایه دست‌نوشته‌های او و به کوشش انوش صالحی بازنویسی، تدوین و منتشر شده است. درباره این کار برخاسته، نگارنده ضمن تقدیر از زحمات گردآورنده محترم، بسادّاوری چند نکته را در رابطه با موضوعات و چهارچوب بازنویسی کتاب ضروری می‌داند.

طبیعتا کتاب «زندگی در راه»، راه پرمخاطره چندسال‌های را برای اصلاح، بازنویسی و ویراستاری پیموده است تا سرانجام یک‌سال‌و نیم پس از درگذشت راوی و بازیگر اصلی خود، پرویز مختاری، منتشر شود؛ راه پرفرازونشیبی که در جای‌جای آن بحث و جدل‌های فراوان بین راوی و نویسنده را شاهد بودیم تا تاویل گفته‌ها افزون بر اینکه منطبق با شرایط و آیین‌نامه‌های حاضر باشد به نحوی هم واقع‌گرایانه و فارغ از خیال‌پردازی‌های معمول رمان‌نویسی از کار درآید، در زندگی‌نامه‌ها تاریخچه زندگی و رخدادهای واقعی روایت می‌شوند تا بتوان به خصوصیات فکری و آرمان‌های حقیقی بازیگران آنها پی برد. شاید در تألیف و گردآوری این کتاب واقع‌گرایی گاهی فراموش و به خیال‌پردازی‌های خارج از قاعده پرداخته می‌شود و این موضوع بیشتر شامل نکاتی می‌شود که به روابط خصوصی پرویز اشاره دارد؛ برای مثال پس از بازگشت از سفر کرمانشاه در صفحه ۲۷۴ کتاب آمده: «اما همکاری و هم‌صحبتی با او کار خودش را زیبوستی کرد من نیز نه به آن عیانی بلکه کمی تا قسمتی گرفتار شدم». درحالی‌که در صفحه ۲۴۲ دست‌نویس، پرویز مختاری می‌گوید: «عصر همان روز با همسفران پس از رسیدن هرچند که نه... با کرد راه... به بستی‌فروشی رفتیم تا بنشینیم با کب و کفت‌وگویی شادی‌بخش، پایانی بر این سفر بگذاریم». که نیت راوی را آن‌چنان که باید نمی‌رساند و توام با خیال‌پردازی و احساساتی بیان می‌شود. یا در صفحه ۲۵۳ دست‌نویس، مختاری می‌گوید: «علاوه بر آن، نیز هم‌نظری و هم‌سلیقگی عامل دیگری بود که به چون‌وچرا‌ها دامن می‌زد و موجب آزردگی می‌شد آن‌چنان که با خود عهد کردم که دیگر با او همکاری نکنم... به نحوه زندگی و افکار و اندیشه‌های متفاوت و موافق و مخالف یکدیگر آشنا شدیم». ولی در صفحه ۲۸۵ کتاب این شیوه بیانی تغییر می‌کند: «ولی با خود عهد کردم که دیگر با او همکاری نکنم، البته این تصمیم عقلانی چندان دوام نیاورد و حواسم نبود که آدمی بر مبنای عقل زندگی نمی‌کند و... آن وقت آدمی به خودش می‌گوید عقل و منطق صناری چند؟» که برداشتی واژگونه از مراد وی به دست می‌دهد به‌ویژه وقتی روال فکری و تقریر آن به زمان گذشته باشد.

«زندگی در راه» در مجموع نوشته‌ای فارغ از هرگونه تحلیل و جمع‌بندی سیاسی-اجتماعی است، درحالی‌که چنین تحلیل‌ها و جمع‌بندی‌هایی قاعدتا باید سبک و روش این‌گونه زندگی‌نامه‌ها باشد. همچنین سوابق و نقش شخصیت‌های اصلی در این کتاب به‌خوبی مورد تفحص قرار نمی‌گیرد، به‌خصوص نقش مصطفی شعاعیان که مرتب از وی نام برده می‌شود و بیشترین دغدغه‌های ذهنی و سیاسی پرویز را تشکیل می‌دهد.

پرویز مختاری شخصی بود دارای افکار و آرمان‌های سیاسی و تردیدی نیست که پایبندی به این اصول را در طول زندگی و مبارزات خود نشان داده و برای همین‌بخشیدن به آنها از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است؛ درحالی‌که بیشتر صفحات کتاب با روایت سفرهای خسته‌کننده و بی‌نتیجه از روستایی به روستای دیگر و از شهری به شهر دیگر و وسایل جابه‌جایی سفرها، رفتن به سربازی، به دانشگاه و اخراج از آن، معلمی در روستاهای زرند، ریگ‌کی ملاریا و دیگر مشاغلی که داشته پر شده است، هرچند کتاب به شرح عضویت در تالیف آن اینگونه گفته شده: جرایی نزدیکی به او به این حوب و حیابی از آن هرگز برای خواننده روشن نمی‌شود. یا به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، بالاخره پس از دستگیری برای خواننده روشن نمی‌شود که پرویز مختاری دارای چه آرمانی بوده و به چه دلیلی چنین وحشیانه شکنجه می‌شد. چرا و چگونه آن شکنجه‌ها را تحمل می‌کرد و با تمام توان در برابر شکنجه‌گران ایستادگی می‌کرد، در حدی که به گفته خودش تلاش برای به‌سوء تحقیر شکنجه‌گران می‌شده است. اگر به کتاب بسنده شود: «دستگیری، زندان و شکنجه‌های پرویز مختاری تنها برای به‌دست‌آوردن اطلاعاتی از مصطفی شعاعیان، یار نزدیک او بوده است» و چوا تو نقش و خود را نمی‌سازد نداشته، که اگر اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. در این میان تلاشی برای شناساندن آرمان‌ها و نظریات شعاعیان و معرفی او نیز نمی‌شود و یا نیز ملاحظاتی لازم‌های هویتی وی به خوانندگان تقدیر نمی‌شود و نه‌تنها توام‌ازاهای کوتاه و اخراج‌ها و به‌ویژه آن‌چه می‌گذرد و خوانده‌ها و همچنان در ساده تردید باقی می‌گذارد و بالاخره روش نیست چرا جنازه مختاری بدون آنکه اتهام یا حتی علت حاضر برای قتل وی بیان شود نگاهان بر تختی برای مختاری به نمایش گذارده می‌شود و پس از آن تاریخ نوع شکنجه تغییر می‌کند و در نهایت دانسته نیست چرا جنازه حکم سنگینی برای او صادر می‌شود. این ملاحظات نشان از ممیزی و کاستن از شرح رویدادهایی که در اختیار پرویز، خود دارد، دارد. در صفحه ۲۴۲ دست‌نویس، پرویز مختاری می‌گوید: «عصر همان روز با همسفران پس از رسیدن هرچند که نه... با کرد راه... به بستی‌فروشی رفتیم تا بنشینیم با کب و کفت‌وگویی شادی‌بخش، پایانی بر این سفر بگذاریم». که نیت راوی را آن‌چنان که باید نمی‌رساند و توام با خیال‌پردازی و احساساتی بیان می‌شود. یا در صفحه ۲۵۳ دست‌نویس، مختاری می‌گوید: «علاوه بر آن، نیز هم‌نظری و هم‌سلیقگی عامل دیگری بود که به چون‌وچرا‌ها دامن می‌زد و موجب آزردگی می‌شد آن‌چنان که با خود عهد کردم که دیگر با او همکاری نکنم... به نحوه زندگی و افکار و اندیشه‌های متفاوت و موافق و مخالف یکدیگر آشنا شدیم». ولی در صفحه ۲۸۵ کتاب این شیوه بیانی تغییر می‌کند: «ولی با خود عهد کردم که دیگر با او همکاری نکنم، البته این تصمیم عقلانی چندان دوام نیاورد و حواسم نبود که آدمی بر مبنای عقل زندگی نمی‌کند و... آن وقت آدمی به خودش می‌گوید عقل و منطق صناری چند؟» که برداشتی واژگونه از مراد وی به دست می‌دهد به‌ویژه وقتی روال فکری و تقریر آن به زمان گذشته باشد.

«زندگی در راه» در مجموع نوشته‌ای فارغ از هرگونه تحلیل و جمع‌بندی سیاسی-اجتماعی است، درحالی‌که چنین تحلیل‌ها و جمع‌بندی‌هایی قاعدتا باید سبک و روش این‌گونه زندگی‌نامه‌ها باشد. همچنین سوابق و نقش شخصیت‌های اصلی در این کتاب به‌خوبی مورد تفحص قرار نمی‌گیرد، به‌خصوص نقش مصطفی شعاعیان که مرتب از وی نام برده می‌شود و بیشترین دغدغه‌های ذهنی و سیاسی پرویز را تشکیل می‌دهد.

پرویز مختاری شخصی بود دارای افکار و آرمان‌های سیاسی و تردیدی نیست که پایبندی به این اصول را در طول زندگی و مبارزات خود نشان داده و برای همین‌بخشیدن به آنها از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است؛ درحالی‌که بیشتر صفحات کتاب با روایت سفرهای خسته‌کننده و بی‌نتیجه از روستایی به روستای دیگر و از شهری به شهر دیگر و وسایل جابه‌جایی سفرها، رفتن به سربازی، به دانشگاه و اخراج از آن، معلمی در روستاهای زرند، ریگ‌کی ملاریا و دیگر مشاغلی که داشته پر شده است، هرچند کتاب به شرح عضویت در تالیف آن اینگونه گفته شده: جرایی نزدیکی به او به این حوب و حیابی از آن هرگز برای خواننده روشن نمی‌شود. یا به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، بالاخره پس از دستگیری برای خواننده روشن نمی‌شود که پرویز مختاری دارای چه آرمانی بوده و به چه دلیلی چنین وحشیانه شکنجه می‌شد. چرا و چگونه آن شکنجه‌ها را تحمل می‌کرد و با تمام توان در برابر شکنجه‌گران ایستادگی می‌کرد، در حدی که به گفته خودش تلاش برای به‌سوء تحقیر شکنجه‌گران می‌شده است. اگر به کتاب بسنده شود: «دستگیری، زندان و شکنجه‌های پرویز مختاری تنها برای به‌دست‌آوردن اطلاعاتی از مصطفی شعاعیان، یار نزدیک او بوده است» و چوا تو نقش و خود را نمی‌سازد نداشته، که اگر اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. در این میان تلاشی برای شناساندن آرمان‌ها و نظریات شعاعیان و معرفی او نیز نمی‌شود و یا نیز ملاحظاتی لازم‌های هویتی وی به خوانندگان تقدیر نمی‌شود و نه‌تنها توام‌ازاهای کوتاه و اخراج‌ها و به‌ویژه آن‌چه می‌گذرد و خوانده‌ها و همچنان در ساده تردید باقی می‌گذارد و بالاخره روش نیست چرا جنازه مختاری بدون آنکه اتهام یا حتی علت حاضر برای قتل وی بیان شود نگاهان بر تختی برای مختاری به نمایش گذارده می‌شود و پس از آن تاریخ نوع شکنجه تغییر می‌کند و در نهایت دانسته نیست چرا حکم سنگینی برای او صادر می‌شود. این ملاحظات نشان از ممیزی و کاستن از شرح رویدادهایی که در اختیار پرویز، خود دارد، دارد. در صفحه ۲۴۲ دست‌نویس، پرویز مختاری می‌گوید: «عصر همان روز با همسفران پس از رسیدن هرچند که نه... با کرد راه... به بستی‌فروشی رفتیم تا بنشینیم با کب و کفت‌وگویی شادی‌بخش، پایانی بر این سفر بگذاریم». که نیت راوی را آن‌چنان که باید نمی‌رساند و توام با خیال‌پردازی و احساساتی بیان می‌شود. یا در صفحه ۲۵۳ دست‌نویس، مختاری می‌گوید: «علاوه بر آن، نیز هم‌نظری و هم‌سلیقگی عامل دیگری بود که به چون‌وچرا‌ها دامن می‌زد و موجب آزردگی می‌شد آن‌چنان که با خود عهد کردم که دیگر با او همکاری نکنم... به نحوه زندگی و افکار و اندیشه‌های متفاوت و موافق و مخالف یکدیگر آشنا شدیم». ولی در صفحه ۲۸۵ کتاب این شیوه بیانی تغییر می‌کند: «ولی با خود عهد کردم که دیگر با او همکاری نکنم، البته این تصمیم عقلانی چندان دوام نیاورد و حواسم نبود که آدمی بر مبنای عقل زندگی نمی‌کند و... آن وقت آدمی به خودش می‌گوید عقل و منطق صناری چند؟» که برداشتی واژگونه از مراد وی به دست می‌دهد به‌ویژه وقتی روال فکری و تقریر آن به زمان گذشته باشد.

«زندگی در راه» در مجموع نوشته‌ای فارغ از هرگونه تحلیل و جمع‌بندی سیاسی-اجتماعی است، درحالی‌که چنین تحلیل‌ها و جمع‌بندی‌هایی قاعدتا باید سبک و روش این‌گونه زندگی‌نامه‌ها باشد. همچنین سوابق و نقش شخصیت‌های اصلی در این کتاب به‌خوبی مورد تفحص قرار نمی‌گیرد، به‌خصوص نقش مصطفی شعاعیان که مرتب از وی نام برده می‌شود و بیشترین دغدغه‌های ذهنی و سیاسی پرویز را تشکیل می‌دهد.

پرویز مختاری شخصی بود دارای افکار و آرمان‌های سیاسی و تردیدی نیست که پایبندی به این اصول را در طول زندگی و مبارزات خود نشان داده و برای همین‌بخشیدن به آنها از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است؛ درحالی‌که بیشتر صفحات کتاب با روایت سفرهای خسته‌کننده و بی‌نتیجه از روستایی به روستای دیگر و از شهری به شهر دیگر و وسایل جابه‌جایی سفرها، رفتن به سربازی، به دانشگاه و اخراج از آن، معلمی در روستاهای زرند، ریگ‌کی ملاریا و دیگر مشاغلی که داشته پر شده است، هرچند کتاب به شرح عضویت در تالیف آن اینگونه گفته شده: جرایی نزدیکی به او به این حوب و حیابی از آن هرگز برای خواننده روشن نمی‌شود. یا به‌عنوان نمونه‌ای دیگر، بالاخره پس از دستگیری برای خواننده روشن نمی‌شود که پرویز مختاری دارای چه آرمانی بوده و به چه دلیلی چنین وحشیانه شکنجه می‌شد. چرا و چگونه آن شکنجه‌ها را تحمل می‌کرد و با تمام توان در برابر شکنجه‌گران ایستادگی می‌کرد، در حدی که به گفته خودش تلاش برای به‌سوء تحقیر شکنجه‌گران می‌شده است. اگر به کتاب بسنده شود: «دستگیری، زندان و شکنجه‌های پرویز مختاری تنها برای به‌دست‌آوردن اطلاعاتی از مصطفی شعاعیان، یار نزدیک او بوده است» و چوا تو نقش و خود را نمی‌سازد نداشته، که اگر اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. در این میان تلاشی برای شناساندن آرمان‌ها و نظریات شعاعیان و معرفی او نیز نمی‌شود و یا نیز ملاحظاتی لازم‌های هویتی وی به خوانندگان تقدیر نمی‌شود و نه‌تنها توام‌ازاهای کوتاه و اخراج‌ها و به‌ویژه آن‌چه می‌گذرد و خوانده‌ها و همچنان در ساده تردید باقی می‌گذارد و بالاخره روش نیست چرا جنازه مختاری بدون آنکه اتهام یا حتی علت حاضر برای قتل وی بیان شود نگاهان بر تختی برای مختاری به نمایش گذارده می‌شود و پس از آن تاریخ نوع شکنجه تغییر می‌کند و در نهایت دانسته نیست چرا حکم سنگینی برای او صادر می‌شود. این ملاحظات نشان از ممیزی و کاستن از شرح رویدادهایی که در اختیار پرویز، خود شده است.

جنبش‌های اصلاحی معاصر و خطای استراتژیک نخبگان

دوگانگی قدرت؛ بحران پیش‌روی جنبش‌های ایرانی

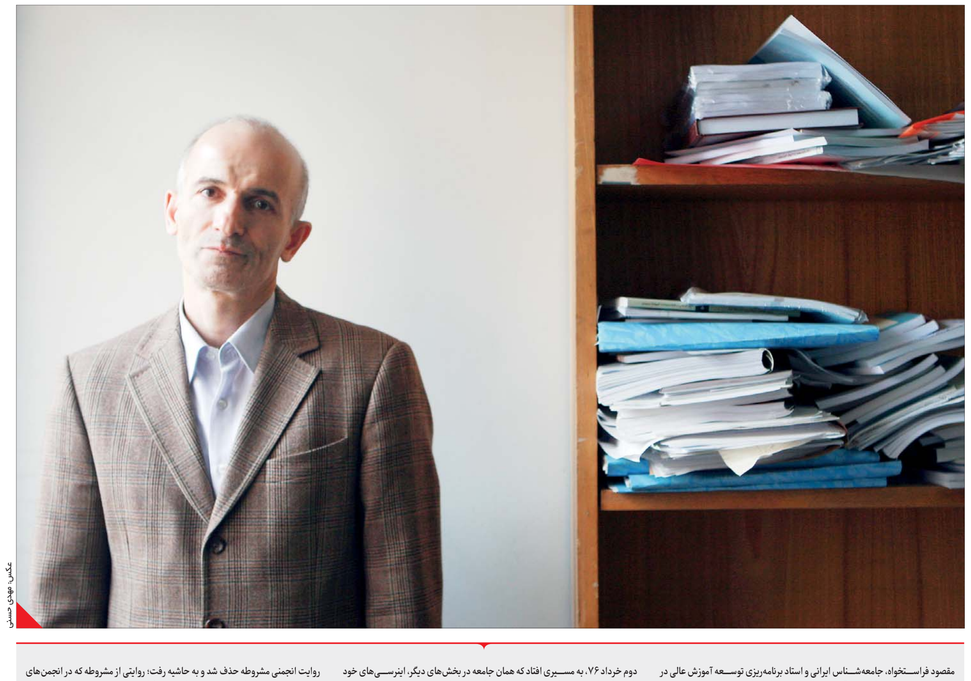

عکس: مهدی حسنی

گفتوگو همان‌گونه که مستحضرید، در میان جنبش‌های اصلاحی در ایران، می‌توان به تجربه انقلاب مشروطه، نهضت ملی‌شدن نفت و تجربه اصلاحات اشاره کرد که از اهمیتی دوچندان برخوردارند. به نظر می‌رسد که در الگویی کلی و در یک دسته‌بندی عام، این سه تجربه، فرایندی از ائتلاف نیروهای تحول‌خواه تا نزاعات درونی و بیرونی و نتیجتا شکست را تجربه کرده‌اند. همچنین به نظر می‌رسد سه جنبش مذکور علی‌رغم ائتلاف‌ها و بیروزی‌های مقطعی در مراحل اولیه شکل‌گیری، دچار ناتوانی مزمن در مرحله تداوم و تثبیت بودند. در همین رابطه، به نظر شما مهم‌ترین عناصر و ویژگی‌های مشترک این سه تجربه تاریخی چه بوده است؟

موج‌نگارها با لحظه‌های سیاسی در ایران مانند مشروطه یا جنبش ملی و جنبش اصلاحات، بار کلیتی از تاریخ خودشان را بر دوش می‌کشند. حاوی کلیتی از بار فرایندهای رشد و پویش‌های اجتماعی هستند که در یک سرآمد به صورت جنبش مشروطه، ملی یا اصلاحات نتیجه داده‌اند. ما عادت داریم که آن موج‌نگار و آن نقطه سرآمد را ببینیم درحالی‌که یک پویایی‌شناسی اجتماعی در پس آن وجود دارد و یک فرایند تغییرات اجتماعی بوده که به یک وضعیت خاص منجر می‌شود. برای مثال، وقتی یک کشتی‌گیر خم رقیبش را می‌گیرد و او را بر زمین می‌اندازد، ما شاهد یک لحظه و موج‌نمتر هستیم. در آن لحظه، تمام آن قوت‌وفن‌ها، دانش ضمنی و توانایی‌هایی که در آن کشتی‌گیر جمع شده، نتیجه آموزش‌ها و یادگیری‌های تدریجی و دگرگونی‌های رفتاری بوده که در او اتفاق افتاده است.

منوطه، جنبش ملی و اصلاحات. سه طرح یا پروژه اجتماعی بودند که به دنبال پروسه و فرایند رشدی به ثمر نشستند. اگر اینها را سه پروژه یا سه طرح اجتماعی بدانیم، درواقع در پس خود پروسه‌ها و فرایندهایی را داشته‌اند. در نتیجه خیلی مایلم که بگویم مشروطه در «۱۲۸۵» شمسی به‌علاوه صد» اتفاق افتاد. بنده دست‌کم از ۱۱۸۵ صدها شاهد و گواه (evidence) دارم که در پس مشروطه خوابیده‌اند. پس مشروطه، تحولات دوره عباس میرزایی، ناصری، عهد مظفر، سه‌گانه اصلاحی امیرکبیر، میرزا حسین سپهسالار، امین‌الدوله و... موجد دارد.

به همین سیاق اگر اوج بازه زمانی جنبش ملی از ۲۰ تا ۳۱ را در سی تیر ۱۳۳۱ در نظر بگیریم، حداقل باید بگویم «۱۳۳۱» به‌علاوه «۴۰» یعنی ۷۱. اما اتفاق‌هایی رخ داده تا به جنبش ملی رسیده است. یا اگر مومنتم اصلاحات را دوم خرداد ۱۳۷۶ در نظر آوریم، حداقل باید ۱۰ سال پیش از آن نیز به جنبش دوم خرداد افزوده شود. می‌گویند که جنبش مشروطه جنبش تلگراف‌ها بود. همان‌گونه که انقلاب اسلامی جنبش نوار کاست‌ها بود. به همین نحو هم می‌توان گفت که مشروطیت نتیجه مدارس، سواد نسبی و اندک به‌علاوه تلگراف‌ها بود. نتیجه تغییراتی در ارتباطات، نتیجه تغییراتی در مقدار آموزش جامعه و نتیجه تغییراتی در تعداد مدارس بنیون لوایه بود که در پشت آن، رشد، امپرکیر، اقلیت‌های ایرانی و... را مشاهده می‌کنید.

پس اگر مشروطیت یک طرح اجتماعی است، نتیجه یک فرایند اجتماعی هم هست. همچنین نتیجه یک فرایند فرهنگی و فرایند اقتصادی هم هست. نتیجه این موارد به یک پروژه اتجمیعه می‌کند که در خود برنامه‌های بزرگی را نیز داده است. می‌دانیم که اولین قانون مطبوعات و قانون معارف در مشروطه رخ داده است. قانون معارف قانون اساسی آموزش در ایران است. این مشروطه یا برنامه‌هایی که داشت، پروژه بزرگی بود که در نتیجه یک پروسه ایفای افتاده بود.

همین‌طور جنبش ملی که در نتیجه مدارس و افزایش دانش و سواد و روزنامه‌ها و پویایی و جنبش نوظرایی بود و... رخ داده بود. مجموعه این تحولات و الگوهای ارتباطی و شناختی و آگاهی‌های جامعه و شهرنشینی به ملی‌شدن نفت انجامید. همان‌طور که در پس مشروطیت ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه و امین‌الدوله امپرکیر و سپهسالار و مشیرالدوله را می‌بینیم، در مشروطه امپرکیر و سپهسالار و مشیرالدوله را می‌بینیم. در ملی‌شدن هم رضاشاه، تمام پیشروان جنبش نوسازی در ایران و افسرانی مانند محمدعلی فروغی، ابوالحسن فروغی، صدیق‌علی‌کیر سیاسی و... را می‌بینیم.

در اصلاحات نیز برای مثال دوره سازندگی هاشمی را داریم. درست است که پس از جنگ تحمیلی، دوره سازندگی با تمام ویژه‌درست و نقاط ضعف و قوتشان فضاها و زمینه‌هایی برای طبقه متوسط فرهنگی ما ایجاد کردند. از سوی دیگر فضیلت‌ها... خاطره‌ها و رویاهایی نیز در دوره جنگ ایشانشده شده بود و بعد از جنگ آزاد شدند. این‌ها در شکل خلاقیت‌های مطبوعاتی و افکار سازی‌های برای نخستین‌بار روی کیسه دکه‌ها آمدند و... همه این موارد به ابتکارات مدنی و مطبوعاتی و... منجر شد.

حتی در خود دولت، مدیران نسل جدید و کارشناسی که در دولت به وجود آمدند که آموزش‌های تازه‌ای می‌دیدند شخصا در سال‌های نخست دهه ۱۳۷۰ در جریان این آموزش‌ها مثلا در مرکز آموزش مدیریت دولتی و صنعتی از خبلی تدریس برخی دروس مشارکت‌شدند. اینها همه در نوشته‌های خود نشان داده‌اند که اصلاحات تاثیر داشتند.

گفتوگو اگر بخواهید عناصر و ویژگی‌های مشترک این سه تجربه تاریخی را مرور کنید، به چه مواردی اشاره می‌کنید؟

اولین عنصر خود مردم است. من معمولا از سه «می» نام می‌برم: People، Process، Project. من دیدگاه خود را از خلال سه عنصر می‌بینم: نخست فرایند تحولات و پویایی‌ها، دوم طرح‌ها و پروژه‌های کنشگران و برنامه‌های تغییر و عاملان اجتماعی، سوم، گروه‌های اجتماعی و مردمان که پایه اصلی کار هستند. درخصوص مردمان و گروه‌های اجتماعی، در مشروطه، می‌بینیم که گروه‌هایی از زنان به میدان آمده‌اند. زنان برای نخستین‌بار در مشروطه در تئاترها و نمایش‌ها حاضر و ظاهر می‌شوند. اقلیت‌ها، ارمنیان، زرتشتیان، یهودیان و... در مشروطه کم‌کم پیدا می‌شوند؛ اما به طور وسیع، انسان شهری هستند که در مشروطه نمایان می‌شوند. بند یک‌بار بیش از صد اسم را دسته‌بندی کردم که هرکدام یکی از این اصناف بوده‌اند مثل چیت‌ساز، دواساز، معمار، صراف و بقیه و پیشه‌وران شهری در مشروطیت.

به همین صورت در جنبش ملی، دانش‌آموزان و دانشجویان بیشتر می‌شوند. از حوالی ۱۲۹۰ شمسی مدارس عالی شکل می‌گیرد. در ۱۳۱۰ نیز دانشگاه به وجود می‌آید و منجر می‌شود که ما در ۱۳۲۰ شمسی در ایران دانشجو داریم. همین‌طور هویت‌های ایدئولوژیک جدید مانند ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی، کمونیستی و... هویت چپ، راست، لیبرالی، ملی، دینی، ترکیبی و... در جنبش ملی شکل می‌گیرد. علاوه بر این، بخشی از کارکنان جدید که در بوروکراسی حضور دارند.

در اصلاحات نیز، هویت‌های جنسیتی، نسلی و... بیشتر به چشم می‌خورند و همین‌طور هویت‌های مسلکی که در دوره جنگ و بعد از جنگ با آن خاطرات و ارزش‌های خاصی آمده‌اند و می‌خواهند آن ارزش‌ها را در قالب‌های خاصی همچون سازندگی، رفاه اجتماعی، عدالت‌خواهی، مدنی و اجتماعی دنبال کنند. مجموعه این هویت‌ها در عرصه گروه‌های اجتماعی اصلاحات خود را نشان می‌دهد.

اکنون می‌توانیم بعد از مردم بپرسیم که چه کارگزاران و عامل‌هایی خاص در این جنبش‌ها بوده‌اند؟ در مومنتم مشروطه، منورالفکران و نسل‌های اولیه روشنفکری را می‌بینیم. مثلا حتی کسانی چون طالبوف رای می‌آورد اما برای ورود او به مجلس مشکلاتی ایجاد می‌کنند. افرادی چون میرزاملکم، سیدحسن تقی‌زاده و... در این حوزه نقش‌آفرینی می‌کنند. علاوه‌بر روشنفکران، ما شاهد حضور واعظان، روزنامه‌نگاران، سران ایلات و مراجع و... هستیم و در جایی از مشروطه، نقش‌آفرینی مراجع ثلاث را می‌بینیم. صف‌بندی‌های جدیدی در مرجعیت جدید شیعی به وجود می‌آید و شکل‌گیری مرجعیت نیز در نتیجه تلگراف‌ها بود. در مشروطیت است که این عامل‌ها شکل می‌گیرند؛ اما در جنبش ملی، این رهبران سیاسی، احزاب، بازاریان، اصناف و دانشجویان هستند که نقش مهمی ایفا می‌کنند. ۱۶ آذر ۱۳۳۲، یک لحظه مهم و برجسته جنبش دانشجویی است که در این دوره ظهور پیدا کرده است. یا اخراج ۱۲ استاد از دانشگاه به رغم تلاش‌های علی‌اکبر سیاسی و کنارگذاشتن خود او که منجر به شکل‌گیری کشش عامی در سطح دانشگاه‌ها و بیرون دانشگاه‌ها شد و گروه «بازده استاد» باید شکل گرفت. همه متعلق به جنبش ملی است. همچنین از میان شاعران، می‌توان به افرادی چون عشقی اشاره کرد.

در اصلاحات، عامل‌های اصلی رای‌دهندگان‌اند. رای‌دهندگانی که اصلاحه را غافلگیر می‌کنند. رای چیزی بود که جنبه رویدادی داشت. رای‌ای که به‌عنوان یک پدیده تدریجی شکل گرفت، نوع کارگزاری و عاملیت سنتزی را شکل داد. شاید هیچ‌گاه نمی‌توانستیم ببینیم کنیم که حتی اعضایی از سنگانمان نیز بخواهند که در انتخابات شرکت کنند و این نوعی پدیده جدیدی بود که در آن لحظه با آن مواجه بودیم. در این دوره، شاهد عاملیت روزنامه‌نگاران، احزاب، دانشجویان، شهروندان رای‌دهنده و نخبگان روشنفکر سیاسی و... هستیم.

گفتوگو طبق فرمایش‌های شما تا اینجا، ما با دو عنصر در جنبش‌های اصلاحی این عامل مواجه بوده‌ایم: ۱. مردم و کردهای اجتماعی. ۲. عاملان تغییر. آیا می‌توان به عناصر دیگری نیز اشاره کرد؟

به عنصر بعدی، عناصر کلیدی قدرت است که در ساخت حکومتی مشاهده می‌شود. این دوگانگی از حیث وزیر یا بسیاری جاها به چشم می‌خورد. مسئله بسیار کهنه و قدیمی است. این دوتایی در مشروطیت، مثل دربار و مجلس است. در جنبش ملی، شاه و نخست‌وزیر است. شاه و جنبی که آراءارام قدرت می‌گیرد یا بخشی از نخست‌وزیرانی که متعلق به دوره بعد از شاه بودند و نمونه آرمانی (Ideal type) آن نیز مرحوم دکتر مصدق است. چیزهای دیگری نیز وجود دارد که نتیجه مسائل و میراث حیاتی ماست. در مشروطیت، حداکثر نیز حضرت بادسوار آن هم در رایین در بسیس آن به این معناست که ناگاهی در مشروطیت پیدا می‌کند. اگر آثاری را که درباره مشروطیت نوشته شده ببینید، همگی نشان‌دهنده نوعی ایرنی و لخنی است. یک ماند و لخنی در همه تاریخ این وجود دارد. در مشروطیت این ماند بود. در جنبش ملی نیز وجود داشت. بین ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، می‌بینید که در عرض یک سال، چقدر جامعه ایران از این رو به آن رو شده است. باید این را خیلی دقیق‌تر بررسی کرد که همان مردمی که در ۳۰ تیر در پاسخ به دعوت مصدق به صحنه می‌آیند، کوشش می‌کنند و فعالیت‌هایی انجام می‌دهند و رویا دارند و لوگو و آرزوی می‌خواهند. وقتی که یک سال بعد می‌بینیم که نتوانستند جنبش را مدیریت اداری و اقتصادی کنند و نتوانستند برای رفاه و عدالت‌خواهی و حتی دیپلماسی، برنامه‌ریزی کنند. وقتی برنامه کارآمدی برای جنبش وجود نداشت، در حدود یک سال، داستان عوض می‌شود. در یک نیمروز، تظاهراتی به راه می‌افتد. جاوید شاه شروع می‌شود. آمپی‌ها جدید پیدا می‌کنند و مردم سرخورده می‌شوند. از یک تابستان تا یک تابستان دیگر، وضع به طور کلی متفاوتی می‌شود؛ اما همان نسرود که مردم ایمنی‌دمی‌خواز نیستند. ما باید به شیوه‌های مدیریت خودمان برگردیم و اینکه جنبش چگونه بازی می‌کند. ما چگونه پویش‌های اجتماعی را مدیریت کردیم و از فرصت‌ها استفاده کردیم. یکی می‌بینیم که اینجا هم اتیپی است در جامعه ایران وجود دارد. در اصلاحات نیز وضع به همین منوال است. می‌بینیم که در کوره‌های آب‌پزیز و بارانه‌گیری دوره اصلاحات نوعی پویوپلیم تفق می‌کند و بر اجواجش نسبو شود. اشتباهاتی که نخبگان ما در جنبش اصلاحات داشتند جقدر سبب شد که جامعه به حاله اداه جنبش ملی و تعمیق اصلاحات نسبتا پویا بود. ۵۰- دیگر دیر شده بود.

بحث دیگر، دشواری موقعیت یک جامعه است که در هر سه جنبش دیده می‌شود. بلافاصله پس از مشروطیت، شاهد وقوع مقصود فراستخواه، جامعه‌شناس ایرانی و استاد برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی در مشروطه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی است. از او تاکنون پژوهش‌های متعددی منتشر شده که از آن میان می‌توان به «ما ایرانیان: زمینه‌کاوی تاریخی و اجتماعی خلقیات ایرانی»، «دین و جامعه» (مجموعه مقالات)، «سرآغاز نوانديشی معاصر»، «آگاهی و جامعه: مکان جدید آگاهی اجتماعی در ایران» و... اشاره کرد. فراستخواه در این کتاب‌ها و آثارش به اینکه جامعه ایران همواره دچار ریزی اینرسی، لختی یا ماند است، می‌گوید. می‌بینیم که از دل اقشار آسیب‌پذیر و بارانه‌بگیر سود سرمزند و اینکه اشتباهاتی که نخبگان ما در جنبش اصلاحات داشتند جقدر سبب شد که جامعه به حاله اداه جنبش ملی می‌گیرد. پس باید پویش‌های درونی و اگه نهفته جامعه ایران را دید. در دوره اصلاحات نیز ما شاهد شکل‌گیری قلل‌های زنجیرهای، زنجیرها، امتیازات و... هستیم و در برابرش مقاومت می‌شود. اینجا نیز باید اصلاحات را سراشیبی و خطی دید.

عنصر بعدی، مسئله اینرسی است. جامعه ایران همواره دچار یک اینرسی، لختی یا ماند است. هنر جامعه ایران تنها بخش پیش‌بینی‌نیست، بلکه یک میراث حیاتی هم در ما وجود دارد. مغز ما فقط یک مغز عاقله مبتنی بر سطوح عالی عملگرهای استدلالی، انتزاعی و اخلاقی نیست. در مغز ما چیزهای دیگری نیز وجود دارد که نتیجه مسائل و میراث حیاتی ماست. در مشروطیت، حداکثر نیز حضرت بادسوار آن هم در رایین در بسیس آن به این معناست که ناگاهی در مشروطیت پیدا می‌کند. اگر آثاری را که درباره مشروطیت نوشته شده ببینید، همگی نشان‌دهنده نوعی ایرنی و لخنی است. یک ماند و لخنی در همه تاریخ این وجود دارد. در مشروطیت این ماند بود. در جنبش ملی نیز وجود داشت. بین ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، می‌بینید که در عرض یک سال، چقدر جامعه ایران از این رو به آن رو شده است. باید این را خیلی دقیق‌تر بررسی کرد که همان مردمی که در ۳۰ تیر در پاسخ به دعوت مصدق به صحنه می‌آیند، کوشش می‌کنند و فعالیت‌هایی انجام می‌دهند و رویا دارند و لوگو و آرزوی می‌خواهند. وقتی که یک سال بعد می‌بینیم که نتوانستند جنبش را مدیریت اداری و اقتصادی کنند و نتوانستند برای رفاه و عدالت‌خواهی و حتی دیپلماسی، برنامه‌ریزی کنند. وقتی برنامه کارآمدی برای جنبش وجود نداشت، در حدود یک سال، داستان عوض می‌شود. در یک نیمروز، تظاهراتی به راه می‌افتد. جاوید شاه شروع می‌شود. آمپی‌ها جدید پیدا می‌کنند و مردم سرخورده می‌شوند. از یک تابستان تا یک تابستان دیگر، وضع به طور کلی متفاوتی می‌شود؛ اما همان نسرود که مردم ایمنی‌دمی‌خواز نیستند. ما باید به شیوه‌های مدیریت خودمان برگردیم و اینکه جنبش چگونه بازی می‌کند. ما چگونه پویش‌های اجتماعی را مدیریت کردیم و از فرصت‌ها استفاده کردیم. یکی می‌بینیم که اینجا هم اتیپی است در جامعه ایران وجود دارد. در اصلاحات نیز وضع به همین منوال است. می‌بینیم که در کوره‌های آب‌پزیز و بارانه‌بگیر دوره اصلاحات نوعی پویوپلیم تفق می‌کند و بر اجواجش نسبو شود. اشتباهاتی که نخبگان ما در جنبش اصلاحات داشتند جقدر سبب شد که جامعه به حاله اداه جنبش ملی و تعمیق اصلاحات نسبتا پویا بود. ۵۰- دیگر دیر شده بود.

روایت انجمنی مشروطه حذف شد و به حاشیه رفت؛ روایتی از مشروطه که در انجمن‌های شرعی و جنبش‌های ریشه دوانده بود، فراموش شد و بیشتر نخبگانی بر سرکار آمدند که می‌خواستند در سطوح بوروکراتیک و ادواری مسائل را دنبال کنند. [همچنین] تضاد دوگانه قدرت و نوعی dichotomy قدرت در جامعه ایران مشاهده می‌شود. این دوگانگی از حسنک وزیر تا بسیاری جاها به چشم می‌خورد. مسئله بسیار کهنه و قدیمی است. این دوتایی در مشروطیت، میان دربار و مجلس است. در جنبش ملی، شاه و نخست‌وزیر است. همین دوگانگی اتوریته است. اقتدار یا کیست؟ اختیار نزوج و تصمیم‌گیری کلیدی در مشروطه و اصلاحات بیشتر با دربار است. در اصلاحات نیز این دوگانگی وجود دارد. مدیریت دیپلماسی و مدیریت مذاکرات به صورت کارآمد بیش نرفت و همین امر نیز در اقتصاد ایران و میدان قدرت به نفع مخالفان این دوگانگی پیش می‌رفت و جنبش ملی و جنبش ملی شدن نفت که از نسل مشروطه بود، در تبریز از قحطی حیات بیش. پدر کسه جامعه ایران به جامعه عنوان تنها فرودگاه است. کوشه مرکز سرزمین ما از آن همه مخالف و عرضه‌ایشان که قابل تقلیل به محافل و کافه‌ها و روزنامه‌های روشنفکری